

واژه‌شناسی فرهنگ

ناصر تکمیل همایون

نگارنده بهیاری متخصصان این «فن شریف» شواهدی را بیان می‌دارد و پیش‌از ورود به بحث درباره تعاریف فرهنگ در زبانهای غیر ایرانی، به‌عنوان نمونه نظر یکی از فیلسوفان ایرانی و اندیشمندان متقدم این آب و خاک را به‌رشته تحریر درمی‌آورد تا به‌عمق این واژه از لحاظ فکری و فلسفی نیز وقوف حاصل آید و در پایان کوشش خواهد کرد تا از کل گفتار، به‌طور عینی نتیجه‌هایی فراهم شود.

۱ - فرهنگ در واژه‌نامه‌ها :

واژه «فرهنگ» با مفاهیم گوناگون و بیان‌های مختلف نزدیک به هم در زبان فارسی فراوان به‌کار رفته است. این واژه از دو واژه «فر» و «هنگ» ترکیب یافته است. با مراجعه به فرهنگهای معتبر فارسی اطلاعاتی به شرح ذیل فراهم می‌گردد :

فر - (بفتح فا و سکون را) به معنای شأن، شوکت و شکوه، برازندگی، زیبایی و پیرایش، نور و پرتو، تابش، آواز و آهنگ، عدالت و امامت، استقلال و سیاست و عقوبت، فوقانی، توانائی، سرافرازی و جز اینها . . . فرخی سیستمی گوید :

بقاش باد و بکام و مراد دل برسد
مباد خانه او خالی از سعادت و فر
و ابن یسین گوید :

دو قرص نان اگر گندم است اگر از جو
دوتای جامه اگر کهنه است اگر از نو

مقدمه

در این مطالعه کوشش به‌عمل آمده تا از طریق شناخت واژه فرهنگ و استعمال آن در نظم و نثر فارسی، و مقایسه آن به‌طور کوتاه با چند زبان دیگر، دستاورد درخور اعتنائی فراهم آید. می‌دانیم که واژه‌ها و استعمال آنها و شقوق و ترکیباتشان در اعصار مختلف توانسته است انبوهی از مفاهیم گوناگون و نزدیک به هم را ایجاد کند و این گنجینه در زمان ما می‌تواند جویندگان را با دادن بهره‌های فراوان در تحلیل مفاهیم جدید مدد رساند.

مقایسه تعریفهای شناخته شده در زبانهای دیگر و به اصطلاح مطالعه تطبیقی آن در تاریخ و فقه‌الغه قادر است یگانگی و تجانس و نزدیکی و یا دوری و اختلاف فرهنگی را به کوشندگان یادآور شود و آنان را در نتیجه‌گیری خود مجهزتر گرداند. ادب فارسی و وسعت و غنای کم‌نظیر آن می‌تواند در این راه پیمائی، راه‌گشای همه کسانی باشد که در این مقولات تفکر می‌کنند.

۱ - لغت‌نامه، تألیف علی‌اکبر دهخدا، شماره مسائل ۱۱، تهران، ۱۳۴۴.

فرهنگ‌نویسی، تألیف علی‌اکبر نفیسی، جلد چهارم، تهران، ۲۴ - ۱۳۲۱.

برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، جلد سوم، تهران ۳۳ - ۱۳۳۲.

و ایران اسلامی به کرات دیده شده است. یکی از هموطنان محقق و خوش ذوق در مقاله سودمندی می نویسد:

«عده‌ای آنرا مرادف رای و هوش و عقل و خرد و عده دیگر به معنی حکمت و علم و دانش و ادب و تربیت درست و برخی به جای هنر و معرفت و آگاهی و نیروی سنجش و قوه تمیز بد از خوب و درختی و سیعتر، شناختن حد هر چیز و بعضی در مفهوم فضیلت اخلاقی و مجموع صفات پسندیده و فضائل روحی و معنوی و آنچه در پایه اخلاق و رفتار و گفتار و فکر خوب قرار می گیرد آورده و از آن استفاده کرده‌اند و نیز با تشبیهات و استعاراتی که به کار برده‌اند از آن به «آرایش جان» و «مایه آراستگی روح»، موجب سروری و سالاری، «سودمندی و بی‌آزاری» و «پایه نیکنامی» و «تندرستی روان» و «مایه زنده‌دلی» و «فروزش دل» و صدها ترکیب از این نوع تعبیر کرده‌اند. همچنین آنرا در ردیف فضایل و محامد و برتر از گوهر و بزرگی و جاه و مقام و بهتر از گنج و مرادف و قار و بزرگواری و شرف و مایه فخر و اساس استقامت و بردباری و مایه شادی و اقبال و معیار وزن و قدر و اعتبار و معادل ذکا و فطنت و فر و شکوه و جلال و اندیشه درست و خردمندی و درایت و هشیاری و دیانت و «رای زرین» در آثار خود ذکر کرده‌اند.»^۳

اینک برای آشناتر شدن به نحوه استعمال فرهنگ در معانی عام و شناسای خود به ذکر چند نمونه نظمی و نثری مبادرت می‌شود:

الف - آثار منظوم:

به معنای تربیت شده، از دقتی طوسی:

ای دل من رو بهر حدیث میازار

کان بت فرهخته نیست هست نو آموز

به معنای تنبیه کردن، از فردوسی:

چنانست بفرهنجم ای بسد نهاد

که ناری دگر باره ایران بیاد

هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین
ز فر مملکت کیشاد و کیخسرو

هنگ - به معنای سنگینی و تمکین و وقار، قصد و اراده و آهنگ جایی و سوئی، زور، فراوان، زیرک، دریافت فهم، قوم و قبیله و لشکر و سپاه، نگاهداری و جز اینها...

واژه فر به معنای پیش، به سوی جلو و جز اینها

در پارسی باستان و اوستا Fra و در پهلوی Frâ

و در ارمنی Hrâ و در هندی Prâ آمده است.

واژه هنگ از واژه تهنگ اوستائی به معنای

کشیدن است. پیشاوند (آ) یعنی آهنگ به معنای

قصد و نیت در زمان ما رایجتر است. در شعر انوری

ایبوردی می‌خوانیم:

ای همه سیرت تو هنگ و ثبات

چکنم بی ثبات و بی هنگم

و به معنای آهنگ چیزی کردن:

دلستانی را لفظ تو همی سازد ساز

جان ربائی را تیغ تو همی دارد هنگ

واژه مرکب «فرهنگ» یا «فرهنج» هردو

به معنای علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی

و نیکوئی، پرورش، بزرگی و بزرگواری و فضیلت

و وقار و شکوه مندی، دانش و حکمت و هنر و علم

و معرفت و فقه و علم شریعت آمده است و در تعریف

هر دو واژه ایضاً آمده است:

شاخه درختی که آنرا خوبانیده و خاثر بالای

آن ریزند و مدتی گذارند تاریخه کند و از آنجا برکنده

و در جای دیگر نهال کنند، و در برهان قاطع آمده که

«فرهنگ کاریز آب را نیز گفته‌اند چه (دهن

فرهنگ) جایی را می‌گویند از کاریز که آب بر روی

زمین آید.»^۴

۴ - فرهنگ در ادب فارسی

استعمال واژه فرهنگ در ادب پیش از اسلام

از فخرالدین گرگانی در ویس و رامین :
بفرمودش که خواهر بفرهنگ - و یا :

اگر فرهنگشان من کرده بایم
گرند افرون ز اندازه نمایم
بهمعنای تکامل یافته ، از فردوسی :
یکی پور دارم رسیده بجای
بفرهنگ جوید همی رهنمای

و در جای دیگر :

بیلا و دیدار و آهستگی
بفرهنگ وزای و بشایستگی
و در جای دیگر :

تو دادی مرا فر و فرهنگ و رای
تو باشی بهر نیک و بد رهنمای
از عنصری :

تو جاه و گنج و فرهنگ از قناعت جوی
چه جاه و گنج، فزون از قناعت و فرهنگ
از ناصر خسرو :

بفضل و دانش و فرهنگ و گفتار
توئی در هر دو عالم گشته مختار
از اسدی طوسی :

چو بالید و سالتش ده و پنج شد
بزرگی و فرهنگ را گنج شد
و درباره فرهنگ و روان ، از خاقانی شروانی :
زهی عقد فرهنگیان را میان
میان پیشت اصحاب فرهنگ بسته
در جای دیگر :

کشتی آرزو در این دریا
مفکند هیچ صاحب فرهنگ

از نظامی گنجوی :

جواهر جست از آن دریای فرهنگ
بچنگ آورد و زد بردامش چنگ
که ای استاد عالم ، مرد فرهنگ
غلط گفتی که باشد لعل در سنگ

از مولوی بلخی :

راهتان این بود و فرهنگ و نجوم
طبل خویبید و مکارید و شوم
و سرانجام از افصح المتکلمین سعدی شیرازی :
هر چه خواهی کن که مارا باتو روی جنگ نیست
پنجه با زور آزما افکندن از فرهنگ نیست
و در جای دیگر :

ملکداری را دیانت باید و فرهنگ و هوش
مست و غافل کی تواند؟ عاقل و هشیار باش
ب - آثار مشهور :

بهمعنای تربیت شده (فرهختگی و پروردگی)
از غزالی در کیمیای سعادت :
«اسب گاه بود که سرکش بود و گاه بود که
فرمانبردار و فرهخت».

به انشای سعدالدین و راوینی در مرزبان نامه :
«هیچکس را این فروتنی و فرهختگی و سلامت
نفسی و سماجت طبع نیست که شتر راست» .
بهمعنای دانش و فضل و ادب ، در مقدمه شاهنامه
ابو منصور :

«و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش
اندرین نگاه کنند و فرهنگ هاشان و مهتران
و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان
و آئین های نیکو و داد و داوری و . . . این همه را
بدین نامه اندر بیابند» .

از غزالی در نصیحة الملوك :
«و آن آزار در دل میداشتند تا رشید امیری
ارمنیه بعبداالله داد و او را آنجا فرستاد ، مردی از

۲ - جلد سوم ص ۱۴۸۱ .

۳ - «مفاهیم فرهنگ در ادبیات فارسی» : نوشته
رضا تقی ، ص ۳۶ - ۳۵ مجله فرهنگ و زندگی شماره
۱ ، دی ماه ۱۳۴۸ .

۴ - خوانندگان منابع نقل قولهای این بخش را
می توانند در مقاله آقای رضا تقی پیدا کنند .

مردمان عراق، خداوند ادب و فرهنگ را دست‌تنگ شد و حال بروی بگشت».

از ظهیرالدین نیشابوری در سلجوقنامه:

«و امروز وقع و شکوه تو در دل‌های خاص و عام بیش از آنست که از آن این ملکان و از ایشان بهمه هنر و فرهنگها افزودنی، لشکر و رعیت همه مطیع و منقاد تواند.»

به‌انشاء سعدالدین و راوی‌نی در مرزبان‌نامه:

«... اما این رفتن بر من سخت‌آسان می‌نماید که چون شما فرزندان شایسته و بایسته و هنر‌نمای و فرهنگی و دانش‌پژوه و مقبل نهاد یاد‌گار می‌گذارم» به‌معنای آموختن و به‌کار بردن و به‌دیگران نیز فرادادن:

از کیکاوس بن اسکندر خطاب به فرزندش در قابوس‌نامه:

«و تن خویش را بعث کن بفرهنگ و هنر آموختن و این که ترا بدو چیز حاصل شود: یا بکار بستن چیزی که دانی یا بآموختن آن چیز که ندانی.» مترادف با افضل از همو:

«بر مردم واجب است چه بر بزرگان و چه بر فروتران، هنر و فرهنگ آموختن که فرونی بر هم‌سران خویش بفضل و هنر توان یافت.»

۳ - فرهنگ در فلسفه و کلام

در انتخاب متن فلسفی، مصنفات بابا افضل کاشانی به‌دلائل زیر مورد مطالعه ما قرار گرفت.

الف - افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی معروف به بابا افضل در زمره کسانی است که مشکلترین و دقیقترین مطالب فلسفی را به زبان فارسی شیرین و گیرائی بیان کرده است.^۵

ب - بابا افضل از باطنیان زمان خود بوده است^۶ در نتیجه اندیشه‌های فلسفی و کلامی از برای جامعه تشیع ایرانی آشناتر از متون دیگر فلسفی فرق غیر شیعی می‌تواند باشد.

ج - فیلسوف گرانمایه ما عمده عمر خود را در قرن ششم هجری گذرانده و در قرن هفتم وفات کرده است و به‌همین دلیل وی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های فرهنگ اسلامی ایرانیان پیش از حمله مغول و آغاز سیر انحطاط می‌تواند به‌شمار آید.^۷

د - افضل‌الدین کاشانی، در آثار خود نشان داده است که نسبت به‌اندیشه‌ها و تفکرات ملت ما، پیش از اسلام نیز بیگانه نیست و از این جهت می‌توان وی را در فراگرد فرهنگی ایران از دیرباز قرارداد.^۸

ه - به‌طور ویژه شاید وی از کلمه فرهنگ اندریافت کاملتری را داشته است تا دیگران - آقای رضا تقی درباره تعبیرات وی می‌گوید: «ظاهراً کاملترین تعبیری است که از این کلمه (فرهنگ) در آثار مکتوب و قدیم زبان فارسی می‌توان یافت».^۹ با توجه به این چند نکته اینک می‌توان همراه با خواننده به‌سیر در مصنفات بابا افضل پرداخت - وی درباره مردمی که به‌آنان «امیدبهی» توان داشت. می‌نویسد:

«از مردم آنکه به‌وی امید بهی توان داشت آنست که خاصیت مردیش بر خواص سبعی و بهیمی فرمانده و مستولی بود.»

آنگاه شروع می‌کند خصائص این مردم را

۵ - مصنفات وی که در دو مجلد توسط آقایان مجتبی‌مینوی و یحیی مهدوی انتشار یافته نشان دهنده این امر است و خوانندگان می‌توانند مستقیماً به آن مراجعه کنند.

۶ - مقدمه مجتبی‌مینوی بر مجلد اول مصنفات .
۷ و ۸ مقدمه مرحوم سعید نفیسی بر رباعیات بابا افضل کاشانی ص ۳۰، تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، جلد سوم، ص ۴۴ - ۲۴۱.

۹ - «مفاهیم فرهنگ در ادبیات فارسی» مجله فرهنگ و زندگی، شماره اول، ص ۳۸.

شمردن، و پس از آن گوید: «و صنفی دیگر باشد که بهره‌شان تمامتر و کارشان شریفتر و عملشان لطیفتر از آن اهل مرتبه پیشین بود و طبیعت و قوف خود را پاک و زودوده دارد... چون زهد مردم و عباد و اهل کوشش و روش در کارهای خیر و راههای صواب و نیکوکاران و فرهنگ‌جویان و آنکه به حق و پروردگار خود نیکوگمان بود...»

خواننده با این دو نقل قول به تعریف فرهنگ‌جو پی می‌برد، وی کسی است که هم منتره و پاک است و هم در کوشش و تلاش است و به زبان دیگر سکون و بیحرکتی در انسان فرهنگی وجود ندارد. تا اینجا مطالب نقل شده از رساله مدارج الکمال بود. وی در رساله دیگری به نام ساز و پیرایه شاهان پرمایه می‌گوید:

«چون خاصیت خود، مردم را از قوه به فعل آید جمله قوت‌های حیوانی و نباتی و طبیعی خود را به تدبیر و کارسازی خود بسامان دارد و سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خود یافته شود ادب و فرهنگ خوانند چون خورد و خفت و کرد خردمند» با این تعریف فرهنگ امری است خودجوش و «فضیلت‌های خلقی چون کرم و جود و راستی و ثبات چون به تدبیر خرد اندوخته شود نشان قدرت و قوت عقل بود.»

در دنبال مطالب فوق گوئی توضیح بیشتری می‌دهد:

«شناختن تدبیر قوت نامیه انسان را طب خوانند و تدبیر قوت نامیه درختان را و گیاه‌ها را دانستن علم فلاحت خوانند و تدبیر و اصلاح نفس حیوانی که انسان راست در گفتن و کردن و سکون و حرکت و دیدن و شنیدن و جنبیدن و بوئیدن و بسودن باندازه‌ای که سودمند بود و فرا گذاشتن بقدر نفع و باز گرفتن چون زیان کار شود، از این جمله آنچه بخاصیت یک شخص باز گردد و آنچه به تدبیر تعیش و مخالطت جماعتی و صنفی تعلق دارد علم شریعت

و سیاست و علم فرهنگ خوانند و شناختن مکارم اخلاق و رذایل اخلاق و طریق رسیدن به مکارم و پاک شدن از رذایل را ادب خوانند و فرهنگ.»

بدین ترتیب فرهنگ چون نیروئی در جامعه تجلی می‌کند و فرد را در شناخت ارزشها و حرکت به سوی آنها مدد می‌دهد. وی در رساله دیگری به نام اندر نایبان پادشاه بدین امر اشارات روشنتری دارد: «طریق آسانتر در تدبیر و کارسازی مردم آنست که در خود و احوال جسد و قوت‌های نفسانی خویش اندیشه کند و صلاح و فساد هر یک را بنگردد که از چیست و... قوت فرهنگ خود را که کار ساز و مدبتر و صلاح‌آرنده این اخلاقت با علماء شرع و اهل تقوی و خداوندان مکارم اخلاق رعیت برابر کند و همچنانکه بدانش خود مملکت نفس خویش را به صلاح همی‌دارد بدان آن رعیت کار رعیت و مملکت به صلاح دارد...»

در خاتمه این بخش می‌توان گفت که در نزد افضل‌الدین مرقی کاشانی و دیگر کسانی که در نحله فلسفی او فکر می‌کردند، فرهنگ عبارت بوده است از:

«نیروئی که کار ساز و مدبتر و صلاح‌آرنده کلیه اخلاقیات مردم باشد. باز شناختن فضائل از رذایل اخلاقی و تمیز میان آنها به وسیله قوه‌ای است که از آن به نیرو و قدرت فرهنگی تعبیر می‌شود، کسی صاحب فرهنگ یا فرهنگ‌جو شناخته می‌شود که رفتارها و گفتارها و پندارهایش همه بر مبنای شرافت و بزرگواری و تقوی و درستی و خرد بنا نهاده شود و آنگاه بر دیگران فضیلت دارد که اعمال خویش را از روی فرهنگ و عقل و دانش انجام داده باشد و بتواند از کلیه خصال زشت پرهیزد و دوری گیرند.

کسی که موفق می‌شود کلیه امور مربوط به خویش را از طریق سنجش بر اساس خرد سرو سامان دهد و هیچگاه از جاده صواب خارج نگردد صاحب فرهنگ است. توجه کامل انسانی به اخلاق و علم

و هنر و دین و آراسته شدن به کمالات انسانی و فضایل اخلاقی و روحی همگی ناشی از نیروئی است که به طور اختصار می توان آن را در «فرهنگ» جستجو کرد.^{۱۰}

۴ - واژه فرهنگ در زبانهای غیر ایرانی

در این بخش کوشش به عمل آمده تا تعاریف «فرهنگ» در زبانهای برخی از جوامع معروف جهان، شناخته گردد و نشان داده شود که این واژه با چه امور و فعالیت‌هایی، بر آنچه در وهله اول مستفاد می‌شود، در رابطه است. انتخاب زبانهای مزبور به علت آشنائی نسبی است که همه ما از تمدنهای مردم متکلم به آنها در ذهن داریم و گرنه می‌شد زبانهای دیگری را هم به محاکم شناخت آشنا ساخت. در طبقه‌بندی خود نیز، معیارها و موازین و قوانین زبان‌شناسی و واژه‌شناسی (به معنای علمی و تخصصی آن) و یا تقسیمات مبتنی بر خانواده‌های زبانی و جزاینها، کاملاً رعایت نشده است چه قصد نگارنده شناخت واژه در رابطه تمدنی بوده است که گاه‌گاه مرزهای زبانی را شکسته است و به زبان دیگر موضع و نظر گاه ما در این گفتار بایک زبان‌شناس فرق می‌کند و به همین دلیل جای ایراد و نقدی در این مورد وجود ندارد.

الف - زبانهای باستانی :

۱. سانکریت - در این زبان فرهنگ از دو پاره ترکیب شده است vidya (به معنای علم و دانش و یاد گرفتن و دانشجوئی و فلسفه و متافیزیک و منطق) که با پسوند هائی (چون uartta) به معنای علم حکومت - کشاورزی - تجارت و حتی عرفان و جادوگری و موسیقی و هندسه هم استعمال شده است. و nusevanam که چون به دنبال vidya بیاید معنای فرهنگ (= ویدیا نوشته و نام) از آن مستفاد می‌شود که باتمام تعاریف ویدیا در چارچوب سیوررت مطابقت دارد.^{۱۱}

۲. لاتین کولتورا (Cultura) هم به معنای پرورش دادن (انسان و گیاه) و هم به معنای تجلیل و احترام و شایستگی به کار رفته است.^{۱۲}

۳. یونانی - آسکسیس (Askésis) از ریشه exercice آمده است که هم به معنای ورزش و تمرین روحانی و معنوی و هم جسمانی استعمال شده است. و در حالت فعل بودن، (Askes) معنای کار کردن روی مواد خام نیز از آن مستفاد می‌شود و واژه مزبور با دانستن و تعلیم و تربیت نیز در ارتباط است.^{۱۳}

ب - زبانهای سامی :

۱. عربی - در این زبان گهگاه به معنای تربیت و ادب استعمال شده است و امروزه محققان و واژه‌شناسان زبان عرب کلمه «ثقافه» را برای کولتور، انتخاب کرده‌اند که از آن مفاهیم ذیل مستفاد می‌شود:

۱۰ - « مفاهیم فرهنگ در ادبیات فارسی » مجله فرهنگ و زندگی ، شماره اول ، ص ۳۸ ، کلیه نقل قولها پس از مراجعه به مصنفات افضل‌الدین کاشانی ، نگاشته شد که شماره صفحات آنها در مقاله آقای ثقفی آمده است به استثنای یکی «شناختن تدبیر قوت‌نامه ...» که متعلق به رساله ساز و بیرایه شاهان پرمایه ص ۹۶ و ۹۵ است .

۱۱ - واژه‌نامه سانکریت - انگلیسی ، تألیف سر مونیر مونیر ویلیامز (Sir Monier Monier Williams) چاپ دوم ، آکسفورد ، ۱۹۶۴ (چاپ اول ۱۸۹۹).

۱۲ - واژه‌نامه لاتین - فرانسه ، تألیف Gaffrot پاریس ، ۱۹۳۴ .

۱۳ - واژه‌نامه یونانی - فرانسه ، تألیف Bailly پاریس ، ۱۹۰۱ .

فهم، سرعة التعلّم، پیروزی (فَمَا تَشَقَّقَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ = ما آنان را در نبرد پیروز گردانیدیم).
 در این مفهوم به پیروزی و ظفّری که از نبرد حاصل شود، فرهنگ گویند، العمل بالسیف (کار با شمشیر) یعنی مبارزه و جهاد. راست کردن چیزی که ناموزون و کج باشد (از قول عایشه درباره پدرش آمده است اقام آوَدَه بثقافه = کجی را با ثقافه راست کرد) و سرانجام الثقافه التمكن من العلوم والفنون والآداب و اینست آنچه امروز تحت عنوان Culture از آن استفاده می کنند و برای کار در روی زمین یعنی کشتکاری فَلَاح و زَرَع و حَرث را استعمال می نمایند که با ثقافه بی رابطه است.^{۱۴}

II. عبرانی - (تربوت) (תרבות) در

این زبان (قدیم و جدید) واژه مزبور با زمین بی ارتباط است و بیشتر به معنی تمدن و معرفت و پرورش و توسعه اخلاق و رفتار به کار رفته است. فقط برای پرورش گل و یاکشت میکرب و فرا آوردن میوه از واژه تربوت استفاده شده است که آنها بیشتر در متون جدید این زبان است.^{۱۵}

III. در زبان آرامی، چون متنی در دست نیست که در آن بتوان به طور دقیق واژه «فرهنگ» را جستجو کرد، لذا زبان شناسان با حدس و گمان واژه ای بین تربیت (عربی) و تربوت (عبری) را انتخاب می کنند که با کشتکاری رابطه ای ندارد.^{۱۶}

ج - زبانهای آسیای

I. ژاپنی - هونکا (Bunka) در این زبان به معنای فرهنگ (آنچه در وهله اول به نظر می رسد) و تمدن (Civilization) استعمال شده است و ظاهراً با امور و فعالیت های دیگر کم رابطه یا بی رابطه است.^{۱۷}

II. چینی - در این زبان فرهنگ از دوپاره ترکیب شده است Wen (ون) (به معنای نگاشته، هنر، تربیت، خطاطی، رسامی، نقاشی، آرایش دادن و تزیین و رگ های روی چوب و سنگ، کمال،

نرم، ادب و اخلاق، انسانی، شهری و کارهای غیر نظامی...) و hua (خوا) (به معنای انتقال و آنچه که در فرانسه iser یا isation (چون Modernisation یا Moderniser است).

ون خوا (Wen-hua) به معنای فرهنگ در زبان چینی واژه جدیدی است که برای کولتور و تمدن استعمال می شود و با واژه nong (زراعت) و Kiao-yu (تعلیم و تربیت) رابطه ندارد.^{۱۸}
 هندی - سایاتا (Sabhyata) به معنای فرهنگ استعمال می شود که از واژه سانسکریت Sabhya گرفته شده است و معانی زیر از آن مستفاد می گردد:

تجمع و ملاقات و تعلق داشتن به گروه و جمعیت (به ویژه جمعیت مشخص و مرجح) تمدن بودن - ادب داشتن - با اصل بودن و جز آنها.^{۱۹}

III. ترکی - مدهتها واژه عربی تربیت

۱۴ - واژه نامه مشهور المنجد و لسان العرب تألیف الامام العلامة ابن الفضل جمال الدین محمد الافریقی المصری، بیروت، ۱۹۵۵.

۱۵ - واژه نامه جدید عبری به عبری تألیف ابراهام ابن شوشن، جلد هفتم، بیت المقدس، ۱۹۷۰ و دائرة المعارف جوادیکا (Judaica)، جلد ۱۵، بیت المقدس، ۱۹۷۱.

۱۶ - این امر پس از گفتگو با استادان زبان شناس دانشگاه پاریس نگاشته شد.

۱۷ - واژه نامه جدید ژاپنی - انگلیسی، تألیف Senkichiz Katsumateu، توکیو، ۱۹۵۴.

۱۸ - واژه نامه چینی - فرانسه، تألیف Ho Kien Fou, P. Seraphin Couvreur، پاریس، ۱۸۹۰، (صفحه ۱۰۱۵ ستون ۱ و ۲).

واژه نامه کوچک هندی - انگلیسی، تألیف Wen، ص ۴۹۰ الف و برای hua، ص ۱۹۰.

واژه نامه کوچک هندی - انگلیسی، تألیف Bhola Nath Tiwari، دهلی، ۱۹۷۲ و واژه نامه سانسکریت - انگلیسی (سابق الذكر) ص ۱۱۵۱.

(با تلفظ ترکی - تریید) به جای کولتور استعمال می‌شد که بازمین و کشاورزی بی‌رابطه بود و مصدرهای عربی زراعت و حراثت و فلاحت با فعل معین ایتمک - مفهوم کشتکاری را می‌رساند ولی امروز واژه کولتور فرانسوی (با تلفظ ترکی = کلتُر) جای خود را در این زبان باز کرده است .

در استان آذربایجان گاهی واژه «معارف» برای فرهنگ به گوش می‌خورد و در آذربایجان آنسوی ارس (آذربایجان علیا) واژه رومی *Cultura* بالهجه محلی (= کولتورا) استعمال می‌شود .

د - زبانهای اروپائی

I. فرانسه *Culture* مأخوذ از واژه لاتینی *Cultura* (به معنای کشت کردن، پرورش دادن، معالجه و مراقبت کردن، حرمت و ورزیدن و عبادت کردن) و مجازاً به معنای عمل پروریدن، تکامل بخشیدن، غنا دادن و مجموعه شناختی که جذب فکر شده است، استعمال گردیده است.^{۲۰}

II. - ایتالیائی (*Cultura*) شبیه واژه لاتین است، و مجموعه شناختها، حالتها، استعدادها و تمایلات مادی و اجتماعی انسان نیز از آن مستفاد می‌شود.^{۲۱}

III. انگلیسی (کالچر - *Culture*) مأخوذ از *Culture* فرانسوی و در نتیجه از *Cultura* لاتینی است. *Cultivation* به معنای کشت و زرع و پرورش و نگهداری و مراقبت (= *tending*) بیان گردیده است. به معنای *Worship* یعنی عبادت و خضوع حرمت آمیز هم استعمال شده است. در طی قرون واژه مزبور تکامل پیدا کرده و از قرن پانزدهم به ترتیب مفاهیم زیر نیز بر آن اضافه شده است :

عمل کشت خاک، زراعت کاری، غرس و پرورش نهال یاغله، پرورش حیواناتی نظیر ماهیها، حلزون، زنبور عسل و محصولات طبیعی نظیر ایریشم - کشت باکتری، پرورش و تربیت بدن انسان، پرورش یا توسعه فکر و استعدادها - روشها و نیز اصلاح و تهذیب وسیله تعلیم و تربیت.^{۲۲}

IV. روسی (*Cultura*) احساس فکری - موقعیت معنوی، دریافت‌های طبیعی انسان و احتمالاً بدون ارتباط بازمین و زراعت مگر در مورد پرورش گل و گیاهان ظریف و زینتی.^{۲۳}

به نظر می‌رسد که در دیگر زبانهای اسلاو رابطه بیشتری بازمین وجود داشته باشد. بهر حال این واژه امروز در سرتاسر شوروی و جمهوریهای مسلمان آسیائی به کار می‌رود .

V. آلمانی (*Kultur*) مجموعه روشهای زیست، حیات ملتها و ارزشهای آن - در گذشته جنبه‌های طبیعی فرهنگ در این زبان زیاد بوده ولی امروز بیشتر جنبه اجتماعی پیدا کرده است. پرورش غنچه (به طور مصنوعی) و کارهای آزمایشگاهی (بیولوژی) از قبیل رشد دادن یاخته (گیاهی و جانوری) با واژه کولتور (*Kultur*) در آلمانی رابطه مستقیم دارد.^{۲۴}

۲۰ - واژه نامه لاروس قرن بیستم، جلد دوم، پاریس، ۱۹۳۹، و دائرة المعارف بزرگ لاروس، پاریس، ۱۹۶۰.

۲۱ - [Enciclopedia italiana]، رم، ۱۹۶۳.

۲۲ - واژه نامه بزرگ آکسفورد، جلد دوم، حرف G، آکسفورد، چاپ دانشگاه، ۱۹۳۳.

۲۳ - واژه نامه روسی - فرانسه، مسکو، ۱۹۵۰. واژه نامه فرانسه - روسی، تألیف Gotchina مسکو، ۱۹۴۶.

۲۴ - دائرة المعارف آلمانی [Enzyklopädie] اثر E.A. Brockhaus، جلد دهم، چاپ هفدهم و بیادین، ۱۹۷۰.

VI . یونانی جدید (Kalliergia) ، مأخوذ از Kalos به معنای خوب - زیبا - در زبان امروز مردم یونان واژه کالیرگیا (فرهنگ) هم با روح و معنویت انسان وهم با زمین و کار در روی آن رابطه دارد. ۲۵

۵ - نتیجه گیری ها

جهت نتیجه گیری درست ، در ابتدا ، پس از بیان کوتاه شده دریافت های خود از واژه « فرهنگ » در زبان های غیر ایرانی ، داده های زبان و ادب فارسی را بیان می داریم و آنگاه کوشش می کنیم تا با جمع بندی های عینی و منطقی به نتیجه کلی تری دست یابیم .

الف - در زبان های غیر ایرانی :

I - در رابطه با طبیعت ،

- رشد گیاه و به ثمر رساندن آنها .
- راست کردن شئی کج .
- کار روی مواد خام و آماده کردن آن برای بهره برداری .
- ایجاد تغییر در مواد و زینت دادن و کمال بخشیدن به آنها .

II - در رابطه با انسان ،

- رشد فکری و تعالی نفسانی .
- وابسته کردن انسانی به نوعی ارزش در جامعه .
- پرورش خلاقیت و ابتکار و توسعه استعداد .

III - در رابطه با جامعه ،

- خود آگاه کردن جامعه (= افراد) به خود و محیط طبیعی .
- تجمع افراد (= جامعه) و ایجاد تعلق به نوعی ارزش مشترك (جمعی) .

- قراردادن جامعه (امت) در صراط مستقیم حرکت متعالی .

- رفع موانع حرکت و پیشروی تارسیدن به پیروزی غائی .

ب - در زبان و ادب فارسی :

زبان فارسی به علت قرار گرفتن سرزمین های ایرانی نشین ، در محل برخورد های تاریخی و فرهنگی و مدنی جهان ، و وسعت آن و « معبر » بودن بدلائل مختلف ، توانسته است بیشتر معانی و مفاهیم مربوط به « فرهنگ » را با این واژه برساند تا آنجا که شاید این واژه یکی از غنی ترین واژه های زبان فارسی به شمار آید. ۲۶

I - در رابطه با طبیعت ،

- رشد گیاه و گل و درخت .
- ریشه دواندن در خاک و پایه گرفتن .
- رابطه داشتن با آب و کاریز. ۲۷

۲۵ - واژه نامه یونانی - فرانسه و فرانسه - یونانی -

تألیف Mirambel پاریس ۱۹۶۹ - واژه نامه یونانی جدید - فرانسه تألیف Bernot - پاریس - آتن ۱۹۷۰ .

۲۶ - در داده های واژه ای به خوبی دیده می شود که شرایط جغرافیائی و اجتماعی اقوام و ملل ، در مفهوم « فرهنگ » تأثیر می گذارند ، در فرانسه و انگلستان و مناطق خوش آب و هوا واژه کولتور با کشاورزی رابطه مستقیم دارد و در عربستان لم یزرع با شمشیر و راست کردن کجی ها و در چین بدون ارتباط آندو و به مفهوم دیگر . . . الخ .

۲۷ - با در نظر گرفتن آب و مسأله آبیاری در ایران زمین و نقش تاریخی قنات ، اهمیت این امر بیشتر روشن می شود .

های فرهنگ جامعه هستند که افراد در زیست همه‌جانبه انسانی خود آنرا فرا می‌گیرند.

- فرهنگ به معنای میراث روحی و معنوی جامعه به‌وسائلی (آموزش و پرورش) از نسل به نسل دیگر منتقل می‌گردد.^{۲۸}

- فرهنگ در تحول است و مردم در حین ساختن شدن آنرا بارور نیز می‌سازند.

- عدالت و استقلال و آزادی و آزادگی جلوم هائی از فرهنگ هستند.

- فرهنگ حرکت به سوی بالا است و شوکت و عظمت دارد.

- گروه‌های اجتماعی و بخش‌های مسلط و یا زیر سلطه جامعه در شرایط و اوضاع و احوال زیستی و شخصی خود منشها و طبایعی پیدا می‌کنند که در مجموعه فرهنگی قرار می‌گیرد و تحولات اجتماعی چهره آنرا دگرگون می‌سازد.

- گروه مسلط با حفظ منشها و طبایع ویژه اجتماعی، برای توجیه رفتارهای خود از فرهنگ جامعه در وجه «نهادی» آن مدد می‌گیرد و چه بسا این امر در تحول فرهنگ خدشه ایجاد کند.

۲۸ - این وسائل خود نیز در کلیت فرهنگ قرار می‌گیرد و همین است ترادف فرهنگ با آموزش و پرورش (به زبان‌های غربی Education, Culture).

- ایجاد تغییر و دگرگونی در اشیاء و به کمال رساندن آنها.

- پرورش دادن طبیعت (و جانوران) و زیبا کردن آنها.

- پراکندن نور و روشنائی و از بین بردن تاریکی و ناپاکی.

II. در رابطه با انسان،

- پرورش انسانی از لحاظ عقلانی

- ایجاد قوه سنجش و آموختن و ابتکار.

- پرورش تن و ایجاد تندرستی و سلامت.

- پرورش اخلاق و خصال نیک و ایجاد جنبه عملی و کرداری.

- معتقد ساختن فرد به نوعی ارزش در جامعه.

- حرکت دادن فرد به سوی ارزشهای کمال مطلوب.

III. در رابطه با جامعه،

- فرهنگ زائیده جامعه است و در حرکت طبیعی خود با «فطرت» بیگانه نیست.

- فرهنگ متعلق به تمام افراد یک جامعه است و نقشی یگانه‌ساز و توحیدی دارد.

- فرهنگ قوه‌ای است که جامعه‌را به کمال می‌رساند.

- فرهنگ از ارزشهای جامعه نشأت می‌گیرد و با آنها یکی می‌شود.

- ارزشهای برین و متعالی جامعه، به فعالیت‌های فرهنگی حقیقت می‌دهد.

- علم و هنر و معرفت و فقه و شریعت، جلوم